

۱۷۷۱۹. زینکلمان، یوهان یوزف، ۱۷۷۱. *Die Kunst der Sprache*. Leipzig: Verlag des Buchhandlungsgesellschaft.
۱۷۷۱۹. زینکلمان، یوهان یوزف، ۱۷۷۱. *Die Kunst der Sprache*. Leipzig: Verlag des Buchhandlungsgesellschaft.
۱۷۷۱۹. زینکلمان، یوهان یوزف، ۱۷۷۱. *Die Kunst der Sprache*. Leipzig: Verlag des Buchhandlungsgesellschaft.
۱۷۷۱۹. زینکلمان، یوهان یوزف، ۱۷۷۱. *Die Kunst der Sprache*. Leipzig: Verlag des Buchhandlungsgesellschaft.
۱۷۷۱۹. زینکلمان، یوهان یوزف، ۱۷۷۱. *Die Kunst der Sprache*. Leipzig: Verlag des Buchhandlungsgesellschaft.
۱۷۷۱۹. زینکلمان، یوهان یوزف، ۱۷۷۱. *Die Kunst der Sprache*. Leipzig: Verlag des Buchhandlungsgesellschaft.
۱۷۷۱۹. زینکلمان، یوهان یوزف، ۱۷۷۱. *Die Kunst der Sprache*. Leipzig: Verlag des Buchhandlungsgesellschaft.
۱۷۷۱۹. زینکلمان، یوهان یوزف، ۱۷۷۱. *Die Kunst der Sprache*. Leipzig: Verlag des Buchhandlungsgesellschaft.
۱۷۷۱۹. زینکلمان، یوهان یوزف، ۱۷۷۱. *Die Kunst der Sprache*. Leipzig: Verlag des Buchhandlungsgesellschaft.

## ترجمه‌ی غزلیات حافظ به زبان آلمانی

دکتر حسن نکوروح

ترجمه‌ی غزلیات حافظ در آلمان در مجموعه‌ی بزرگ‌تری قابل مطالعه است که به توجه مغرب زمین به شرق برمی‌گردد، همان که از آن به اوریتالیسم تعبیر می‌شود. این حرکت فکری، ابتدا به صورت منفی ظهور کرد، که با نگرش منفی اصحاب کلیسا در قرون وسطی نسبت به اسلام و قرآن مربوط می‌شود. ولی این نگرش رفته رفته تغییر جهت داد، به طوری که از همان زمان در نوشته‌های آلبرت کیپر در زمینه‌ی علوم عبری و عربی می‌توان نخستین نشانه‌های این تغییر جهت را باز شناخت.

آن چه به دامنه‌ی این توجه خارج از حیطه‌ی اعتقادات مربوط می‌شود، به خصوص در حوزه‌ی ادبیات، باید از ترجمه‌ی داستان‌های هزار و یک شب نام برد، که در دنباله‌ی جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاد و در نتیجه‌ی آن داستان‌ها در سراسر مغرب زمین چنان رواجی یافت، که دامنه‌ی آن، هم به اقشار و توده‌های مردم محدود نماند، بل که رفته رفته به ادبیات کشیده شد، که به عنوان نخستین و شاید هم بارزترین آن «دکامرون» اثر بوکاچو ایتالیایی است. ولی همین جا لازم به ذکر می‌دانم که این تأثیر پس از آن هم هرگز فروکش

نکرد. به عنوان نمونه می‌توان از شاعر بزرگ آلمان نام برد، که در سراسر کار ادبی‌اش، هرگز از تأثیر آن بری نبوده است.

از این که بگذریم، که در حوزه‌ی ادبیات عامیانه و فولکلوریک قرار می‌گیرد، ترجمه‌ی ادبیات به معنی اخص، یعنی ادبیات مکتوب به قرن هفدهم میلادی باز می‌گردد که نخستین بار آثار ادبی از زبان فارسی به آلمانی ترجمه شد: توسط *آدام/ولیار یوس*، که پس از بازگشت از سفر ایران، نخست گلستان سعدی و پس از آن بوستان را به کمک یک فارسی زبان، *حتورودی* نامی، به زبان مادری خود برگرداند. ولی این گام نخست، هنوز چنان انعکاسی در پی ندارد که بتوان از هوای تازه و حرکت نوینی در فضای ادبی آلمان سخن گفت. تا یک قرن، این تنها کاری است که در این زمینه انجام شده است. و آن گاه در قرن هجدهم میلادی، از نیمه‌ی قرن با ترجمه‌هایی که به زبان‌های لاتین و انگلیسی از ادبیات شرقی به آلمان می‌رسد، چنین اتفاقی می‌افتد. به خصوص ترجمه‌ی *ویلیام جونز*، قاضی انگلیسی در هندوستان، که مجموعه‌ای از ادبیات مشرق زمین<sup>۱</sup> را به چاپ می‌رساند، که در میان آن‌ها تعدادی از غزلیات حافظ نیز به چشم می‌خورد. هم‌زمان با ترجمه‌ی جونز که فوراً هم به آلمانی ترجمه و منتشر می‌شود، در واقع سه سال پیش از آن، یعنی در سال ۱۷۷۱ شانزده غزل از دیوان حافظ توسط *رویتسکی*<sup>۲</sup> اتریشی ترجمه و منتشر شده است. این ترجمه را که بعداً توسط *فریدل* به آلمانی ترجمه و منتشر شد، می‌توان اولین گام در این راه دانست.

آن چه در این جا جلب نظر می‌کند، توجهی است که این بار به حافظ و غزلیات او می‌شود. بیهوده نیست که هر در، عالم کلیسایی، ادیب و سخنور از این همه توجه به شاعر غزل‌سرای شیراز، زبان به شکوه می‌گشاید و برای جلب نظر همگان به سعدی که بیشتر مورد توجه و علاقه‌ی اوست، چند قطعه

از گلستان را با برگردان جدیدی ارائه می‌کند، از آن جمله قطعه‌ی «هر نفسی که بر آید...»، که گوتته هم بعدها با تغییراتی در زبان و سبک بیان و با دستکاری اندکی که در محتوای آن در جهت افکار و جهان‌بینی خود می‌کند، آن را در «دیوان شرقی و غربی» می‌آورد.

با این همه از رونق شعر حافظ هیچ نمی‌کاهد، سهل است، بر گرمی بازارش هم می‌افزاید. چنان که وقتی در ۱۸۱۴ ترجمه‌ی هامر منتشر می‌شود، که ترجمه‌ی کامل دیوان است با همه‌ی اشعار منسوب به حافظ که در آن زمان جزء دیوان به حساب می‌آمد، شاعر بزرگ آلمان چنان از آن به وجد می‌آید که دست به قلم می‌برد، چنان که در یادداشت‌هایش از آن به عنوان مسابقه با شاعر ایرانی که خود را از آن ناگزیر می‌بیند، یاد می‌کند.<sup>۲</sup>

گوتته درباره‌ی این کار خود که در حال تکمیل آن است و نیز درباره‌ی ترجمه‌ی هامر در نامه‌ای به تاریخ ۱۶ مه ۱۸۱۵ به ناشر خود کوتاه از تلاش خود در راه پیوند دادن شرق و غرب، گذشته و آینده، شعر آلمانی و شعر فارسی یاد می‌کند و از کتابی که قصد تألیف آن را دارد، به نام «اشعار آلمانی در ارتباط مدام با دیوان سراینده‌ی فارسی محمد شمس‌الدین حافظ» سخن می‌گوید. از ترجمه‌ی هامر می‌گوید: «برای من دارای ارزش بسیار است. ولی خوانندگان بسیاری نخواهد یافت، از آن جا که در احوال و افکار و سبک و سیاق شاعری با شعر ما فاصله‌ی بسیار دارد.»

این سخنان شاعر آلمانی نه تنها درباره‌ی کار مترجم حافظ، گویای نکاتی است، بل که از رموز کار خود او نیز پرده بر می‌دارد، به خصوص حاوی این نکته است که شاعر آلمانی چنان که در یادداشت فوق نیز گفته است در کار سبقت گرفتن از شاعر ایرانی شده است. گفتنی است که گوتته در دیوان خود که نیمه‌ی از آن به نثر نوشته شده، در بخشی که به کار مترجمان اختصاص داده،

ترجمه‌ی هامر را در زمهری آثار دوره‌ی سوم ترجمه در آلمان می‌داند، یعنی دوره‌ای که پس از توجه به محتوا در دوره‌های اول و دوم به نهایت دقت خود رسیده است. با این همه، باید دانست که کار هامر خالی از اشتباه نیست، نارسایی‌های محتوایی که از درک غلط پاره‌ای اصطلاحات ناشی می‌شود، و هم چنین بی‌دقتی‌های فنی و صوری که بر ناتوانی‌های هنری مترجم گواهی می‌دهد، نکته‌ای است که در همان زمان هم از سوی منتقدان و محققین گفته و نوشته شده است. ولی جالب این جاست که همین اشتباهات و نارسایی‌ها، گاه الهام‌بخش شاعر بزرگ آلمان شده است.

به عنوان نمونه ترجمه‌ی بیت:

«کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند»  
 به گونه‌ای است که خواننده‌ی آلمانی رابطه‌ی اندیشه و سخن را به درستی در نمی‌یابد، ولی همین نارسایی که تمام آن را هم نباید به حساب نقص زبان‌دانی هامر گذاشت، خود منبع الهام شاعر شده است. او در شعر کوتاهی که ابتدا بنا بود زینت‌بخش آغاز دیوان باشد و بعداً تنها برای دفتر دوم دیوان به نام «حافظنامه» در نظر گرفته شد، کلام را عروس کرده و اندیشه را به عنوان داماد در برابر او قرار داده است. که این موضوع، بحث‌های بسیاری را پدید آورده که هنوز هم ادامه دارد. که اصل آن بر می‌گردد به خلاقیت هنری‌اش، که شاعر خود در نامه به ناشرش به آن اشاره می‌کند. به این معنی که گوتته از یک مضمون و استعاره که در شعر فارسی بی‌سابقه هم نبوده و خواننده‌ی فارسی زبان به خوبی با آن مأنوس بوده، فکر و ایده‌ی نخستین را برای تشبیهی که منظور او را از رابطه‌ی سخن و اندیشه به دست می‌داده، گرفته و آن را با طنزی که نمک کلام شده برای آغاز دیوان و بعد دفتر دوم مناسب دیده است. و برای این منظور همان ترجمه‌ی اصلاح شده‌ای بوده، که

هامر بعداً عرضه می‌کند، چرا که ترجمه‌ی ناقص اولیه به فکر غربی و آلمانی نزدیک‌تر بوده، و از همین رو بیشتر به کار شاعر آلمانی می‌خورد، که شعری آلمانی می‌خواستند برای خواننده‌ی آلمانی زبان. می‌توان گفت مترجم با ترجمه‌ی نادرست خود، اندکی از راه شاعر را هموار کرده است.

از این دست خطاهای مترجم که به کار شاعر آلمانی کمک کرده، بسیار است. در این جا فقط به ذکر نمونه‌ی دیگری بسنده می‌کنم، نمونه‌ای که هم نقص کار هامر را نشان می‌دهد و هم ما را با یکی دیگر از گوشه‌های شیوه‌ی شاعری این شاعر غربی آشنا می‌کند. سخن حافظ در این بیت:

«سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد

که شعر حافظ شیرین سخن ترانه‌ی توست»  
در ترجمه‌ی هامر که ابهام کلامش رقص افلاک را در گردونه‌ی عالم به ذهن می‌رساند، الهام بخش شاعر آلمانی شده که از آن، این بیت را در توصیف غزل حافظ ساخته است. در شعری که به «نامحدود» در باره‌ی شعر حافظ خطاب به اوست:

«شعر تو چون سپهر گردان است نه شروعی در آن نه پایان است»

سخن از ترجمه‌ی هامر را با نکاتی درباره‌ی «دیوان شرقی و غربی» اثر گوته در هم آمیختم، و این کار را به این دلیل کردم که یکی تمام اهمیت و شهرت خود را به دیگری مدیون است و دیگری، یعنی دیوان گوته از کار هامر سرچشمه گرفته است، بدون شراره‌ی آن آتش، آفرینش هنری نوین او روشن نمی‌شد که چنین ثمره‌ای از آن به بار آید. از آن گذشته، سخن از ترجمه‌ی حافظ به زبان آلمانی همیشه با حرف دیوان گوته همراه بوده و هست، و به حق، چرا که کار هنری گوته در واقع کار ترجمه‌ی هامر را تکمیل کرده، چنان که مترجمان بعدی هم، همواره به اثر شاعر همچون سرمشقی نگریسته‌اند.

رابطه‌ی ترجمه‌ی هامر و دیوان گوتته به جنبه‌ی زبانی و کلامی کار محدود نمی‌شود، بل که صورت و ظرایف هنری آن را هم در بر می‌گیرد، که کمتر از محتوا دچار لغزش و دگرگونی نشده است. که این نه فقط وزن و قالب شعر، بل که بیش از آن صنایع لفظی و ادبی را شامل می‌شود، که حافظ استاد آن بوده، و هامر از آن بی‌بهره بوده است. مترجم آلمانی تنها در ترجمه‌ی چند غزل کوششی در جهت تقلید از وزن و قافیه‌ی شعر حافظ کرده، که آن هم ناقص مانده است. و تلاش گوتته هم در دیوان در همین حد است. منتها این شاعر بزرگ با آن آگاهی عظیمی که به کار هنری خود داشته، بحث در این باره را نه فقط به بخش منثور اثر خود کشانده، بل که اشاره‌هایی هم در اشعار دیوان دارد که گویای نکات مهمی درباره‌ی کار هنری و شیوه‌ی شاعری اوست. که این کار در مترجمان بعدی، هم چون روکرت و پلاتن بی‌تأثیر نبوده است.

روکرت که خود شاعری بوده با آثاری در خور توجه، شرق‌شناسی برجسته بوده با آشنایی که به بسیاری از زبان‌های شرقی داشته است. به خصوص ترجمه‌هایش از زبان فارسی، از آن جمله ترجمه‌ی قرآن مجید و نیز ترجمه‌ی شاهنامه، مشهور است. او که زبان فارسی را هم ابتدا نزد هامر فرا گرفته است، در ترجمه‌ی اشعار حافظ دقت خاصی در برگردان جنبه‌های صوری غزلیات به کار برده؛ از آن جمله، قالب غزل را به طور کامل به زبان مادری خود منتقل کرده و حتی با آوردن اصوات شعر فارسی کوشیده همان موسیقی کلام اصلی را در ترجمه تقلید کند، که اقبال همگانی نیافته است. پاره‌ای بر روکرت خرده می‌گیرند که در ترجمه‌هایش تصنع به چشم می‌خورد.

روکرت ابتدا تعداد ۴۰ غزل را به آلمانی برگرداند و آن را تحت نام «گل‌های شرقی» به چاپ رساند، بعدها غزل‌های دیگری را به آلمانی ترجمه کرد که پس از مرگ او به چاپ رسید (مجموعاً به تعداد ۸۲ غزل).  
 هم زمان با فریدیش روکرت، اوگوست فن پلاتن با آموختن زبان فارسی به صورت خود آموز دست به کار ترجمه‌ی حافظ می‌شود، او که همچون روکرت شاعر بنامی هم هست، دو راه را در پیش می‌گیرد، یکی ترجمه‌ی دقیق اشعار حافظ است، که در این کار از قالب و وزن شعر آلمانی استفاده می‌کند؛ و دیگر، اشعاری به شیوه‌ی حافظ که در این اشعار قالب غزل را به کار می‌برد. ترجمه‌های پلاتن، یعنی ترجمه‌های دقیق غزل حافظ، کمتر از ترجمه‌های روکرت است، ولی می‌توان گفت منتقدان در مجموع نسبت به کار او، نظر مساعدتری دارند.

پلاتن در غزل‌ها "بیشتر کارگرفته را دنبال می‌کند. یعنی به تقلید از حافظ و به شیوه‌ی او از ساقی و می و معشوق سخن می‌گوید و از روزگار و مردم دنیا شکوه سر می‌دهد. و نیز با آوردن مضامین شاعر شیراز، حال و هوای شرقی به اشعار خود می‌دهد. متنها او دیگر قالب غزل را به طور کامل تقلید می‌کند. که کاری است در دنباله‌ی کار روکرت و در تکمیل تلاش او.

پلاتن اشعاری هم دارد در قالب غزل، مجموعاً تحت نام «آئینه‌ی حافظ»، که در آن‌ها صریحاً از این کار خود در هم‌رهی و هم‌کیشی با حافظ یاد می‌کند. در دنباله‌ی این غزل‌ها که مانند اشعار فوق اغلب ردیف و قافیه، هر دو در آن‌ها به شیوه‌ی حافظ به کار رفته، پلاتن رباعی‌هایی هم افزوده است.

بدین ترتیب قالب غزل وارد ادبیات آلمان می‌شود، که از این پس توسط شاعران آلمانی زبان به کار گرفته می‌شود، به عنوان قالبی مستقل از شعر فارسی. ولی ترجمه‌ی غزل حافظ نیز به راه خود ادامه می‌دهد. غزل آلمانی، که

بعضی شاعران هم چون هوفمانستال، یکی از بزرگ‌ترین شعرای آلمانی زبان در قرن نوزدهم و بیستم، اشعاری در این قالب سروده که جای و مرتبه‌ی خود را در شعر آلمانی یافته است.

پس از روکرت و پلاتن، کار مترجمین دیگری قابل ذکر است که کم و بیش کار این پیشگامان را ادامه داده‌اند. در سال ۱۸۴۶ گیورگ فریدریش داومر مجموعه‌ای به نام «ترانه‌های حافظ»<sup>۱۱</sup> گ. ه. اف نسلمان در سال ۱۸۶۵ مجموعه‌ای به نام «دیوان شمس‌الدین حافظ شیرازی، منتخب اشعار»<sup>۱۲</sup> را به چاپ رساند. و در سال ۱۸۷۷ فریدریش بودنشتدت ۱۴ غزل حافظ را در مجموعه‌ای کوچک به نام «اشعار حافظ سراینده‌ی شیرازی» منتشر کرد، که با وجود تعداد اندک غزل‌های ترجمه شده، به خاطر مهارت در برگرداندن بخشی از زیبایی‌های کلامی غزلیات، از اهمیت خاصی برخوردار است.

پس از دوره‌ی نخست، که می‌توان گفت، نام‌گفته بر آن سایه افکنده، ترجمه‌ی حافظ هر چه بیشتر به طرف دقیق شدن رفته است. در این زمینه، پیش از همه و بیش از دیگران باید از ترجمه‌ی کامل دیوان حافظ با چاپ متن فارسی اشعار توسط روزنتسوايگ - شواناو<sup>۱۳</sup> (در ۳ جلد) در سال‌های ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۴ نام برد، که از لحاظ دقت در برگرداندن بی‌مانند است. روزنتسوايگ نیز مانند هامر، همه‌ی اشعار دیوان را ترجمه کرده، با اشعاری که در آن زمان هنوز به غلط بالغ بر ۵۷۳ غزل می‌شده. ترجمه‌ی روزنتسوايگ که امروزه فقط در دو کتابخانه‌ی دانشگاه هایدلبرگ و کتابخانه‌ی ملی برلین در دسترس می‌باشد، تنها به دلیل همین کمیاب بودن از چنان شهرتی برخوردار نیست که ترجمه‌ی هامر داراست، ضمن آن که فاقد اهمیت تاریخی اثر هامر است که نخستین ترجمه‌ی بزرگ حافظ در اروپاست، و علاوه بر آن الهام‌بخش دیوان شاعر بزرگ آن

<sup>۱۱</sup> Georg G. H. P. N. Selman, "Hafis Gedichte", Leipzig, 1865.



دوران گوته بوده است. ولی ترجمه‌ی روزنتسوايگ نیز هم‌چون ترجمه‌ی هامر فاقد ظرایف هنری متن اصلی است.

در این دوره که توجه بیشتری به دقت در برگرداندن متن اصلی مبذول می‌شود، رفته رفته به ترجمه‌ی مشور اشعار حافظ نیز تمایل نشان داده می‌شود. از آن جمله است ترجمه‌ی لیولسچینسکی که ۶۰ غزل حافظ را در نثری شاعرانه ارایه می‌کند.<sup>۵</sup> و هم زمان با آن، باید از ترجمه‌ی گیورگ یاکوب نام برد، که ترجمه‌ی منظوم است و از دقت کم نظیری برخوردار است.<sup>۶</sup>

در دوره‌ی جدیدتر کارهای تسازه‌ای ارایه شده، بیشتر از جانب شرق‌شناسان، که اغلب تنها چند شعر از حافظ را ترجمه کرده‌اند، و در آن‌ها بیشتر به محتوی، توجه شده تا به صورت و فرم، مانند شدر، ریتز و رومر.<sup>۷</sup> در این میان ترجمه‌ی کایل در مجموعه‌ای به نام «منتخب اشعار دیوان حافظ، ترجمه با مقدمه و تفسیر»<sup>۸</sup> از لحاظ کمی و کیفی در خور توجه بیشتری است، که با وجود توجه بیشتر به جنبه‌های صوری اشعار در برگرداندن محتوی نیز توفیق شایانی داشته است. در این دوره‌ی اخیر به خصوص ترجمه‌های یوهان کرسستوف بورگسل در خور بیشترین توجه است. او که ابتدا غزل‌هایی را به صورت مشور ارایه کرده بود،<sup>۹</sup> بعد به تدریج اشعاری را در قالب غزل ترجمه کرد که رفته رفته به تعداد آن‌ها افزود. او که چند دفتر و مقاله در باره‌ی حافظ و سبک و شیوه‌ی شاعری او منتشر کرده، منتخبی نیز از ترجمه‌هایی که به زبان آلمانی از غزلیات حافظ شده به نام «حافظ. منتخب غزل‌های دیوان»<sup>۱۰</sup> منتشر کرده است.

در پایان لازم می‌دانم از دو ترجمه‌ی مشور یاد کنم: نخست ترجمه‌ی مشور سیروس آتابای. او که تعدادی از غزل‌های حافظ را به صورت نامنظم و اغلب ناقص و ناتمام همراه با اشعاری از مولوی و خیام ترجمه و منتشر کرده،<sup>۱۱</sup>

دقتی را که از ترجمه‌ی مشور انتظار می‌رود در کار خود نشان نمی‌دهد، برعکس گاه به برگردانی از بیت یا مصرع‌ی توفیق می‌یابد که از نظر کیفیت ادبی و زبان تغزلی شگفت‌انگیز است.

برعکس ترجمه‌ی یاد شده، ترجمه‌ی کامل دیوان توسط یوآخیم وُل لِبِن<sup>۳</sup> که به سال ۲۰۰۴ منتشر شده، ترجمه‌ی دقیق همه‌ی اشعار دیوان را در برمی‌گیرد. این ترجمه که در آن از هر گونه ریزه‌کاری صوری و هنری صرف نظر شده، به خصوص از لحاظ رعایت امانت قابل توجه است که برای کارهای پژوهشی و استفاده‌ی محققان بسیار مفتم است.

پی‌نویس:

1. Willam jones, Poeseos Asiaticae Commentarium libri sex. Hrsg. V. Johann Gottfried Eichhorn. Leipzig 1777.
2. Graf Rewiczky
3. Johann Gottfried Herder.
4. Tag- und Jahreshefte 1815, zit. Nach: Johann Wolfgang Goethe, West-östlicher Divan. Hrsg. V. Michael Knaupp, Stuttgart 1999, S. 553-54.
5. Cotta.
6. Johann Wolfgang Goethe, West-östlicher Divan. Hrsg. v. Michael Knaup. Stuttgart 1999, S. 564-65.
7. Friedrich Ruckert, Östliche Rosen. Leipzig 1822.
8. Ghaselen des Hafis. Hrsg. V. H. Kreyenborg, München 1922.
9. Veit, Friedrich: Graf Platens Nachbildungen aus dem Diwan des Hafis und ihr persisches Original.
10. August Graf von Platen, Ghaselen. In: A. G. v. P., Gesammelte Werke in 5 Bänden. Stuttgart und Tübingen, Bd. II, S. 334-355.
11. Liederblüten, des Hafis. Übertragen von Georg Friedrich Daumer, Hamburg 1846.
12. Der Diwan des Schems-eddin Muhammad Hafis aus Schiraz. Im Ausug übersetzt von G. H. F. Nesselmann. Berlin 1865.
13. Der Diwan des großen lyrischen Dichters Hafis, im persischen Originals herausgegeben, ins Deutsche übertragen und mit Anmerkungen versehen von Vincenz Ritter v. Rosenchweig-Schwannau Bd. 1-3, Wien 1858-64.

14. Hafis, Von der Liebe und von des Weines Gottestrunkenheit. Aus persischen Handschriften übertragen Georg Leon Lezczynsky. München 1923.
15. Unio Mystica, Sehnsucht und Erfüllung. Hafisische Lieder in Nachbildungen von Georg Jacob. Hannover 1922.
16. Hans Herinrich Schaefer.
17. H. Titter.
18. H. . Roemer.
19. Hafis, Gedichte aus dem Diwan. Eingeleitet., übertragen und kommentiert von R. D. Keil. Düsseldorf und Köln 1657.
20. Johann Christoph Bürgel, zwlf Ghaselen ünetragen und interjpretiert. In: J. C. B. Drei Studien. Goethe und Hafis. Bern u. Frankfurt a. M. 1957.
21. Hafis. Gedichte aus dem Diwan. Ausgewalt und herausgegeben von J. C. Bürgel. Stuttgart 1972.
22. Hafis. Rumi, Omar Chajjam. Die schönsten Gedichte aus dem klassischen Persien, übertragen von Cyrus Atabay, München 1998.
23. Ghaselen des Hafis. Neu in deutsche Prosa umit Einleitung und Lesehifen von Joachim Wohleben, Würzburg 2004.

رتال جامع علوم انسانی